

ستم ملي، رضا براهني

تو گوش مي دادي
اما مرا نمي ديدي
فروغ فرخزاد

امروز بيش از هر زمان ديگر اين حقيقت تاريخي براي مردماني که در ايران زندگي ميکنند مثل روز روشن شده است که راه پيمايي طولاني و اساسي مردم ايران به سوي دموکراسي از بزرگراه پرا التهاب تلاش براي کسب حقوق مساوي براي همه مليت ها و اقوام مختلف ايراني ميگذرد. در جهان امروز، کثرت فرهنگي، تفاوت فرهنگي و قومي، و حضور صاحبان و دارندگان اين کثرت و فرهنگ در چارچوب يك کشور و اجتناب از يك دست کردن و شبیه سازي اجباري مردم به يکديگر، نشانه هاي اصلي دموکراسي هستند. کشور ما خوشبختانه در جهان امروزي بسيار متفاوت با جهان هاي گذشته، از موهبت بزرگ تنوع برخوردار است. از آن بالاتر، در مقطع تکوين لحظات کنوني تاريخ ما، آگاهي جمعي در ميان مليت ها و اقوام ستمزده در سراسر کشور چنان اعتلای حيرت انگيزي پيدا کرده است که جملگي يك صدا فریاد ميزند که ما تساوي حقوقي از لحاظ حفظ و اشاعه هويت خود و اداره مناطق خود را در چارچوب کشور خود و مرزهاي خود ميخواهيم و ما نميتوانيم اولويت و برتري و اشاعه ي يك زبان را به قيمت عقب ماندن زبانها، فرهنگ ها و هنرهاي خود بپذيريم. تنها يك راه باقي است: تساوي براي همه مليت هاي ستمزده ايران، با کساني که بر زبان و فرهنگ فارسي زاده مي شوند. به زعم ما اين تساوي به سود زبان و ادبيات و فرهنگ فارسي نيز خواهد بود. به زعم ما، تساوي ترک ها، کردها، ترکمن ها، عرب ها، بلوچ ها با فارسي زبان ها، که امروز به صور مختلف در ايران مطرح ميشود، امري است حياتي براي حفظ تماميت ارضي کشور. اگر دموکراسي، آزادي، تساوي حقوقي و فرهنگي، از اين مليت ها دريغ شود، لعن و نفرين تجزيه ايران و نابودي تماميت ارضي آن، دنباله نام هر کسي که اين دريغ کردن را بر مردم ايران تحميل کند، کشيده خواهد شد، و تا پايان تاريخ هم کشيده خواهد شد. جهان امروز رو به سوي تحولي دارد که همه تحولات گذشته به رغم ارزش هاي اجتماعي، فرهنگي، تاريخي، علمي و فني که داشته اند، در برابر عظمت آن رنگ خواهند باخت. انسان در برابر کشف کامل دروني خود، هم در ساحات علمي و فرهنگي قرار دارد و هم در برابر کشف بيرون تا حد سير و سلوک بي محاباي سماوات و بيکرانه هاي جهان. چگونه ممکن است چنين انساني آنقدر عقب مانده باشد که بگويد زبان مادري من آسماني است، مقدس است و زبانهاي ديگر فاقد اين ويژگي ها هستند و کساني که بر زبانهاي ديگر زاده ميشوند بايد زبان مرا ياد بگيرند و فرهنگ مرا داشته باشند و هويت مرا داشته باشند. فارسي زباني است زيبا، کسي منکر اين زيبايي نيست. اما زبان هر کسي براي او زيبا است. بعلاوه، چرا زبانهاي ديگر فرصت بزرگ شدن و زيبا شدن نداشته باشند؟ چه چيز توي جيب مردم زاده بر زبان فارسي ميرود که ديگران - آنهايي که بر زبانهاي ديگر زاده شده اند، زبان ها و فرهنگ هاي خود را نياموزند و به اعتلای آنها نکوشند؟ اگر اين اتهام به کوشندگان راه احراز هويت قومي و فرهنگي مساوي، احيانا وارد باشد که ممکن است فردا ترکان و کردان و اعراب و ترکمن ها و بلوچ هاي کشورهاي ديگر دست تعدي به سوي ايران دراز کنند، اين اتهام به طريق اولي درباره دولت امروز ايران هم صادق خواهد بود که فردا ممکن است به اطراف بحرخرز لشگرکشي کند و اين مناطق را که زماني از آن ايران بودند از آن خود سازد و يا بخشي از افغانستان را به بهانه داشتن هويت مشترک با فارسي زبان هاي ايران و به بهانه ي احيای خراسان بزرگ به تصرف خود درآورد. آیا شما جرات لشگرکشي به آذربايجان شمالي و افغانستان را داريد تا آنها که کشورهاي کوچکتری هستند جرات لشگرکشي به ايران را داشته باشند؟ علاوه بر اين حدود و ثغور فرهنگها که نبايد ديوار آهنين باشند؟ عرب زبان ايراني در کنار فارسي عربي هم حرف زده، ترک زبان آذربايجاني که بيش از نيمي از جمعيت تهران را هم تشکيل ميدهد، هميشه در کنار فارسي ترکي هم حرف زده. اين نکته در مورد ترکها، ترکمن ها و بلوچ ها هم صادق است. چرا ما از تجدد

میترسیم؟ ایران به آسانی، بدون خونریزی و زحمت و صرف هزینه های تاریخی سنگین میتواند به سیستم فدرالی تن در دهد. در ایران امروز، به استثنای فارس ها، صاحبان بقیه زبانها، در چارچوب زبانهای ایران بالقوه دو زبانه اند. روی هم ترک ها هم ترکی حرف میزنند و هم فارسی. کردها هم کردی حرف میزنند هم فارسی، عربها هم عربی حرف میزنند هم فارسی. بلوچ ها و ترکمن ها هم زبانهای خود را حرف میزنند و هم فارسی را، و تنها در مناطق مسکونی خود همیشه زبان مادری را حرف میزنند. اما کسانی که بر زبان فارسی زاده شده اند چنان مقام شامخی برای خود قائل شده اند که حاضر نیستند یکی از زبانهای ملیت های غیر فارسی زبان را یاد بگیرند. غرور فارسی زبان بودن آنان را از تکلم به یکی از زبانهای 67 درصد مردم ایران محروم کرده است. همه قبول دارند از سازمان ملل حتی تا ارتش جمهوری اسلامی ایران - طبق آمار خودشان - که زبان فارسی، زبان همه مردم ایران نیست، بلکه زبان يك سوم کل جمعیت ایران است. ایران فقط متعلق به فارسی زبانها نیست. حتی تهران هم متعلق به همه فارسی زبانان نیست. تهران بزرگترین شهر آذری گوی جهان است و نیز بزرگترین شهر فارسی گوی جهان. چرا این شهر را دو زبانه اعلام نمیکنید - رسماً - و از هر لحاظ - هم از لحاظ رسانه های دولتی و ملی، هم از لحاظ سازمان های دولتی و ملی، و هم از لحاظ تعلیمات زبانها و فرهنگ ها در سازمانهای دولتی و ملی؟ وقتی که واقعیت غیر از این نیست طبق آمار و ارقام سازمانهای جهانی و تحقیقات خود ایرانی ها در داخل کشور و در زیر همان لوای جمهوری اسلامی، شما و تمام مردمی که در داخل و خارج کشور نشسته اید، چه عنادی با واقعیت دارید که در کنار هم، با مشورت هم، يك شهر بزرگ مثل تهران را و يك کشور بزرگ مثل ایران را از لحاظ فرهنگی و مدنی به واقعیت نزدیک نمیکنید؟ کی چشمتان را برای دیدن واقعیت باز میکنید؟ همینطور مبهوت نگاه میکنید، ولی آیا واقعا چیزی را هم میبینید؟ آخر با چه وجدانی شما میپذیرید که در طول صد سال گذشته بخش اعظم سرمایه کشور را از دولت سر سرزمین خوزستان به دست آورده باشید، ولی مردمان اصلی آن سرزمین، یعنی اعراب بومی ایرانی را در بدترین فلاکت ها نگهداشته باشید؟ يك بار در تاراج زمین هایشان به دست چپاولگران نفت که اعراب ایران همه چیزشان را از دست دادند، و بار دیگر در جنگ با عراق خانه و زندگیشان بر سرشان خراب شد و آنها در کنار ترکها و سایر ملیت های ایران چه دفاع جانانه ای از آن خاک کردند. آنها با همزبانان خود در آن سوي مرزها جنگیدند تا ثروتمندترین نقطه ایران به دست خارجی نیفتد. شما در حق آنها چه کرده اید؟ به خاک سیاهشان نشانده اید. و در این غوغای اخیر که به راه انداخته اید، عده ای را کشته اید و عده ای را به اسارت برده اید و مردم فقیر و از خود گذشته و عاشق خوزستان را در برابر سرنیزه نهاده اید. چرا؟ به چه حقی؟ چرا یوسف عزیزی بنی طرف، يك نویسنده آزادیخواه را که به دو زبان به قول شما مقدس، یعنی عربی و فارسی، صدها بلکه هزاران صفحه مقاله، شعر، قصه و ترجمه دارد و بارها تاکید کرده است که راه حل نهایی مشکل ملیت های ایران، فقط احترام به حقوق مساوی همه ملیت هاست، گرفته اید؟ به صراحت میگویم که دود این گرفتاری او در چشم شما خواهد رفت. من اگر جای شما بودم از او و خانواده اش و همه اعراب خوزستان عذر میخواستم و او را آزاد میکردم. شما به چه حقی ماهها و ماهها انصافعلی هدایت را در زندان تبریز نگهداشته اید؟ به دلیل ترك بودن؟ به دلیل اینکه با احساس غرور میگوید من يك ترك ایرانی هستم و میخواهد شما حق بچه ها و همسر او، یعنی مادر بچه های او را رعایت کنید و این حق یعنی حق تحصیل و رشد برای بچه ها در محیط آن زبان، در مدرسه، در دانشگاه، در کارخانه، در اداره، هم به صورت مکتوب و هم به صورت شفاهی؟ گیرم مردم ایران تا سالها نتوانند شما را از کار برکنار کنند، بسیار خوب شما چرا نمیخواهید به جای دوزخ بر واقعیت حاکم باشید؟ این لجبازی شما با حقیقت چه معنی دارد؟ اگر از سخن گفتن از جهان جدید و متمدن نفرت دارید، چرا به امر خدایتان عمل نمیکنید که با پیامبران به زبان آنان سخن میگوید و از آنها هم میخواهد که به زبان مردم با آنها سخن بگویند. کداميك از مصالح واقعی و خیالی امروز بالاتر از واقعیت و مصلحت احراز تساوی حقوقی برای همه مردمان ایران است؟ آزادی اندیشه و بیان، گیرم بی هیچ حصر و استثناء که ما به خاطر آن بهترین فرزندان خود را قربانی کرده ایم - در کشور کثیرالمثله ای مثل ایران، بدون آزادی زبانها و فرهنگ های همه مردم ایران، به راستی قابل حصول است؟ اندیشه و بیان،

بدون آزادی زبانها چه معنایی دارد؟ زبان مادری هر کسی برای او ارزش دارد، بویژه وقتی که میلیون ها نفر در يك منطقه زبانشان يکي باشد. محسنات چند زبانه يک کشور را چرا در نتیجه سعایت مودبانه چند پان – ایرانیست عقب مانده و نژادپرست که مدام – بي آنکه از هم میهنان ترك و عرب خود خجالت بکشند – هزار تهمت بیجا به آنها میزنند، نادیده میگیرید، در سایه تحریکات آنها قلاده به گردن مرزداران تاریخی کشورتان میاندازید، و فقط برای خنک کردن دل چند نژاد پرست یاهو گو، کشور را به زندان ملیت های ستمزده تبدیل میکنید؟ بارها گفته ایم، و دیگران نیز به کرات و مرات گفته اند: در ایران سه مشکل داریم. 1) مشکل ملیت ها و روابط آنها با یکدیگر؛ 2) مشکل زنان و روابط آنها با مردان؛ 3) مشکل کار و سرمایه. تا موقعی که ملیت های ایران با هم از هر لحاظ مساوی شناخته نشده اند، تا موقعی که زنان حقوق مساوی با مردان به دست نیاورده اند و ظلم تاریخی رفته بر آنان در سراسر تاریخ ایران جبران نشده است و تا موقعی که رابطه کار و سرمایه بر اصل مساوات سامان نگرفته است، مشکلات اجتماعی کشور بزرگی مثل ایران حل نخواهد شد. مشکل اول از ساختار جغرافیای تاریخی ایران سرچشمه میگیرد و گرچه این مشکل شباهتهایی با مشکل مشابه در بعضی از کشورهای دیگر جهان دارد، اما به این صورت که در تاریخ و سابقه تاریخی وجود داشته، ضمن اشتراک با کشورهای مشابه، خاص ایران است. امروز در دنیا به ندرت اتفاق میافتد که زبان و فرهنگ يك سوم جمعیت يك کشور بر همه ي مردمان آن کشور تحمیل شود و سایر مردمان آن کشور این تحمیل را تحمل کنند. در صورتی که این تحمیل از بین نرود، دیگر فقط يك نظام نیست که از هم خواهد پاشید، بلکه يك کشور از هم خواهد پاشید. ارتباط زنان با مردان و ارتباط سرمایه و کار، که علاوه بر ساختارهای حاکم بر روابط زنان و مردان، بي شك متاثر از مسئله ملي نیز هست و موثر بر آن، در صورت حل نشدن ممکن است به از هم پاشیدن کشور به دلیل مسئله ملي شتاب بیشتری بدهند. اما تاخیر در حل مسئله رابطه ملیت های ایران با یکدیگر، و ارتباطات فرهنگی و قومی آنان، وجود ایران را به عنوان يك کشور به مخاطره حتمی خواهد انداخت. قانونی که در برابر مردم و ساختار و ترکیب يك مردم، و مجموعه ای از مردمان مسئولیت نشان ندهد، و ترکیب ملي را به خود راه ندهد و از تساوی حقوقی تمام مردمان ایران دفاع نکند – یعنی قانونی که تساوی کامل ملیت های ایران را به رسمیت نشناسد، بي شك برای مردم رسمیت ندارد. مردم از قانونی تبعیت میکنند که از واقعیت کشورشان سرچشمه گرفته باشد و در این قضیه دین هم مداخلت ندارد. یهودیان و ارامنه ایران زبان شان را حفظ کرده اند، و هم کشورهایایی که از نتیجه جدا شدن از ایران مستقل شده اند مسلمان مانده اند. دین مسئله امروزی و دیروزی نیست که حمایت از آن را شما از آسمان نازل کرده باشید. حقوق مساوی ملیت های ایران نه دین آنان را از دستشان میگیرد، و نه دین از دست رفته را به دست آنان برمیگرداند. يك نکته روشن است: حکومت شاه اجازه رشد روشنفکری را فقط به يك زبان داد، و از این نظر کرد و ترك و عرب و ترکمن و بلوچ، باید اول فارس میشدند و بعد مطلب مینوشتند و آن مطلب به دست مردم خود آن روشنفکر نمیرسید. به دلیل اینکه تعلیمات عمومی، از لحظه ي ورود به ایران، از همان ابتدا، به استثنای يکي دو مورد، برای همه به زبان فارسی بود، و بعد به زبان خارجی. روحانیت همیشه با مردم به زبان خود مردم هر منطقه روبرو شده بود. سلطنت پهلوی با قدغن کردن زبانهای غیر فارسی، هم به ملیت های ایران خیانت کرد، و هم دست روحانیت را باز گذاشت تا زمینه سقوط سلطنت را از طریق تبلیغ به زبان خود هر منطقه فراهم آورد. مبارزه علیه سلطنت در خارج از کشور، چندان ربطی به زبانهای کشور نداشت. به دلیل اینکه این مبارزه در خارج از کشور به زبانهای انگلیسی و فرانسه و آلمانی شکل گرفت و آبروی سلطنت را در خارج از کشور برد و حامیان آن را منزوی و از صحنه خارج کرد. درک این وضعیت برای موقعیت فعلی ضروری است. زن ترك، کرد، عرب، بلوچ و ترکمن ستمزده مضاعف است. به دلیل اینکه نمیتواند فرزند خود را به زبان خود تربیت کند و در تحصیل او به صورت جدی یار و یاور باشد، چرا که زبان تحصیل، زبان رابطه ي مادر و بچه نیست؛ زبان، زبان او نیست. آذربایجانی و کرد و ترکمن و عرب و بلوچ را ستم مضاعف رنج میدهد. و این ویژگی اغلب کشورهای منطقه است. در عراق و افغانستان این مسائل از طریق زور و ورود يك نفر نظربوق غربی به منطقه حل شده است. به زعم ما ایران نه عراق است و نه افغانستان، و تازه معلوم نیست ده سال دیگر بر سر این دو کشور چه خواهد آمد. تجربه عراق و افسردگی روانی مردم آمریکا به دلیل فریبی که از

حاکمیت خود خورده اند، روحیه باختگی دولت آمریکا، و حتی سردمداران جنگخواه آن سیستم، به آن دولت اجازه لشگرکشی به ایران را نخواهد داد. علاوه بر این، بزرگترین ملیت ایران از نظر تعداد جمعیت، یعنی آذربایجانی ها، به دلیل ستمی که در دوران هر دوشاه پهلوی متحمل شدند، که عواقب آن بر سراسر دوران جمهوری اسلامی نیز تسری یافت، به همان صورت که در خوزستان علیه شریک سابق آمریکا و خصم بعدی آن صدام، و آمریکا جنگیدند، چه بسا که این بار نیز بجنگند. اینکه چه کسی فردا رئیس جمهور میشود، چه کسی رئیس مجلس، چه کسی وزیر فلان وزارتخانه، از نظر ما، مسئله ما نیست. مسئله ایران عمیقتر از این مسائل است. با آمدن و رفتن يك حلقه، حتی با حذف ولایت فقیه و این نوع تمهیدات مسئله حل شدنی نیست، حتی با جدا کردن دین از دولت هم مسئله قابل حل نیست. اینها معلول های مسائل هستند، و تا موقعی که علت ها از بین نرود، معلولها در صورت حذف موقت هم نهایتا به صورتی بروز خواهند کرد. از چهار رئیس جمهور، که یکی از آنها ریشه آذربایجانی داشت، یکی دیگر نیمه ترک و غیرفارس بود، و همه شان هم دهانشان پر عربی بود، نه اعراب طرفی بستند، نه ترکها و نه ملیتهای دیگر. هر شخص دیگری از این رقم، و یا اقمار دیگری که خود را داوطلب خدمت میکند، بر سر کار بیاید بیشتر به منزله ی مسکن برای بیمار سرطانی خواهد بود. فقط يك معالجه وجود دارد: دمکراسی. و شکل دهنده به دمکراسی از همان بزرگراه حل مسئله ملیت های ستمزده ایران میگذرد. به ضرس قاطع میگویم که هر حرکتی که حل این مسئله را بر ناصیه برنامه ی خود قرار بدهد در میان ملیتهای ستمزده ایران، بویژه سی و هفت درصد جمعیت کشور که آذربایجانی هستند، خریدار نخواهد یافت. ایران از طریق مبارزه کارگران برای کسب حقوق بهتر- مبارزه ای که به نظر ما برحق است، و ما از همه آن مبارزات حمایت میکنیم، تجزیه نخواهد شد. ایران از طریق مبارزه درخشان زنان برای کسب حقوق مساوی با مردان که ما از آن همیشه دفاع کرده ایم و تا پایان عمر هم دفاع خواهیم کرد - تجزیه نخواهد شد. اینها ممکن است دلایل مکمل تجزیه پذیری باشند، اما دلایل اصلی نیستند. ایران موقعی تجزیه خواهد شد که شما ترکیب ملی ایران را نادیده بگیرید و برای هر اقدامی که ملیت های ستمزده در راه احقاق خود میکنند، دلایل بیهوده و بی مصرف، و به نرخ روز، و به همین دلیل دستمالي شده، تحویل مردم بدهید و پشت سر هم بنویسید که تحریکات خارجی بود و يك عده متجاسر از آنور مرز آمدند. و بعد همان پان - ایرانیسم مضحکه را در کشور بزرگی که اگر دست روی دست بگذارید، مثل کوه یخی که در برابر آفتاب استوایی قرار گرفته باشد، قطعه قطعه خواهد شد، به وسیله ابیات عقیق آور ضد عرب و ترک تحویل مردم بدهید. این حرفهای مفت که فمینیسم از اعماق تاریخ آریایی برخاسته، یا هزاران سال کشور آزاد داشته ایم، و این قبیل حرفهای مفت تر باستانگرایی، و گنده - الگوگرایی قهقرایی که نشخوار سایت های راسیستی و فاشیستی و تلویزیون های بدریخت است، و این همه فحش و بد و بیراه که به همه آدمهای مخالف با حمله به ایران داده میشود، و این همه یاهو بافی تلفنی، هیچکدام اصل قضیه را عوض نمیکند که در آن کشور طبق آمار، فقط سی و سه درصد جمعیت را مادرانی زاییده اند که با کودکانشان زبان فارسی حرف زده اند. حذف واقعیت با سه میلیون شعار دقیقا به این دلیل غیرممکن است که 67 درصد جمعیت ایران میگویند: ما میخواهیم به زبان مادران خودمان تحصیل کنیم. تحصیل ما به شما چه ربطی دارد؟ میلیاردها دروغ اگر واقعیت را عوض میکرد، الان به جای این فجایع در عراق دوجین دوجین بهشت سبز شده بود. صدام احمق بود، فاسد بود، پدرسوخته بود، ولی يك بار، و شاید استثنائا - بگویند حالا از ترس آمریکا، از ترس حمله - راست میگفت. بعد معلوم شد آن کسی که میگفت صدام دروغ میگوید، خودش دروغ میگفت و میدانست که دروغ میگوید. و حالا همه مردم دنیا هم میدانند که به بهانه يك دروغ يك کشور را با خاک یکسان کرده اند و با کبریت جنگ قدیمی ترین جاهای جهان را سوزانده و خاکستر کرده اند و خاکسترش را بر سر ادوار تاریخی قدیمی ترین تمدن جهان آوار کرده اند و اسم این را تجدد و فرهنگ و دموکراسی گذاشته اند و تنها همین مانده که از صدام بخواهند بیاید حکومت را به دست بگیرد و غائله را بخواباند. چرا که آنهایی که باید سیر میشدند تا حدی سیر شده اند، گر چه سرمایه جهانی سیری پذیری ندارد. و جالب اینکه به رغم این فجایع، هیچکدام از همسایه ها جرات نکرده اند، يك وجب به خاک همان عراق سابق صدام حسین ملعون دست درازی کنند. و آنوقت پان - ایرانیست های لائیک و نالائیک - و هر دو نالایق -

میگویند دخترهای آذربایجان را به مردهای فارس بدهید تا بچه ها فارسی حرف بزنند، و نمی دانند که بچه زبان مادر را یاد میگیرد نه زبان پدر را و حکومتی که دست به چنین قوادی ای بزند فقط لایق ریش همان خود حضرات خواهد بود ، که پرونده اش از زمان محمود افشار و دکتر شیخ الاسلامی و دیگران تا امروز مفتوح مانده است. فارسیهای ساکت محترم امروز بدانند که در برابر تاریخ شرمنده خواهند شد همانطور که بسیاری از روشنفکران مسیحی زمان هیتلری، وقتی که آن شقاوتها بر یهود رفت، از خجالت در برابر تاریخ آب شدند. امروز سکوت درباره کشتار در اهواز و زندانی شدن آدمها به خاطر آزادی زبان و فرهنگ و صبغه های قومی خود، و سکوت در مسئله زندانی شدن یوسف عزیزی بنی طرف، و یا سکوت درباره کتکی که هر از چند گاه در خیابانهای شهرهای آذربایجان مردم میخورند و سکوت درباره زندانی شجاع و آزادی خواهی مثل انصافعلی هدایت، کمتر از سکوت آن روشنفکران مسیحی در زمان هیتلر نیست و دود این سکوت در چشم همه ما بی بصیرتان خواهد رفت. سراین قضایا ما نوحه سرنمیدهم. اصل قضیه را به صراحت میگویم: هزار سال ترکها بر ایران سلطنت کردند و هزار سال ادبیات فارسی مستمرا تولید شد. من شاگرد و نویسنده آن ادبیاتم. و صفحاتی بر صفحات آن افزوده اما جهان عوض شده است. هوش امروزی من معاصر هوش جهانی در حوزه کارم نباشد، فقط به درد لای جز میخورم. صدایم به این دلیل بلند است که حرف حق را به زبان شما میگویم که زبان مادری مرا بریده آید. دو پهلوی هر دو ترکی را قدغن کردند. طرف اجازه نداد شعرهای ترکی زنش که مادر محمدرضا شاه بود چاپ شود. شهریار مینالید که چرا نمیگذارید دیوان ترکی من چاپ شود. ساعدی را مدام تعقیب میکردند که این مرد در کوه و کمر و کوهپایه آذربایجان دنبال چه میگردد! و یا مرا در یازده سالگی در مدرسه مجبور کردند که ترکی زبان مادری را از روی روزنامه مدرسه بلیسم. و تازه این پدران ما بودند که برای يك مملکت انقلاب مشروطیت آوردند. اصل قضیه را به صراحت میگویم: فارسیها باید خواستار حقوق مساوی برای ملیت های ستمزده ایران شوند. فحش و بد و بیراه گفتن به ترك و عرب و کرد و ترکمن را رها کنند. آن کشور فقط با تساوی حقوق ملیت ها به صورت يك کشور باقی میماند. البته ملیت های ستمزده منتظر بیداری فارسیها نخواهند ماند و تعداد عظیمی از فارس های هوشمند هم در کنار آنها هستند. ولی مگر شما در دنیای به اصطلاح متمدن و متجدد زندگی نمیکنید. مگر شما اینهمه کتاب که در ایران درباره چند رنگی، چند صدایی بودن، چند ملیتی بودن، کثیرالملله بودن ترجمه میشود، نمیخوانید؟ خوب برای چه خود را متمدن میدانید، اگر حاضر نیستید به ابتدایی ترین شرایط تمدن عمل کنید. چرا اعلامیه جهانی حقوق بشر را به رسمیت نمیشناسید. ایران زندان ملیت های ستمزده است. خب! وظیفه شما به عنوان يك انسان چیست؟ دست روی گذاشتن، تا کشورتان را قطعه قطعه کنند. زدن توی سر عرب و ترك و کرد و دیگران تا دل پان – ایرانیست اسلامی و غیراسلامی خنک شود و یا دولت قدر قدرتی امروز این یکی را بگیرد، فردا آن دیگری را بگیرد، به جای آنکه سرمایه مضاعف در اختیار اعراب، کردها، ترکمن ها، ترك ها و بلوچ ها بگذارد و جبران خسران تاریخی آنها را بکند؟ خب! شما را در راه خدمت به کشورتان دیگر با چه انگیزه ای به خدمت دعوت کنیم؟

شهروند